



# انطباق اسلام با فرهنگ ایران

در شماره پیش ، پیرامون  
انتهامی که از ناحیه برخی از  
مستشرقین و روشنفکرها در  
مورد «عدم انطباق اسلام با  
متقیضات زمان» به اسلام  
زده شده بود ، و همانرا  
مهمترین عامل شکست اسلام  
دانسته بودند ، توضیحاتی  
دادیم  
و اینک به دنبال آن  
می‌پردازیم :

- ★ اصولاً هر مکتب و مذهبی؛ چنانچه بخواهد همگام
- ★ با پیشرفت فرهنگ و تمدن، پیش برود و پاسخگوی
- ★ مشکلات جامعه در همه شئون زندگی باشد، بایستی
- ★ دارای خصائص و مشخصات زیر باشد :
- ★ ۱- مطابقت با سرشت آدمی :
- ★ هرگاه سیستم تعلیماتی و قانون گذاری آئینی
- ★ بر اساس فطرت و سرشت آدمی استوار باشد و هیچ-
- ★ گونه تضاد و اختلافی میان دستورات آن و سازمان
- ★ خلقت انسان وجود نداشته و به اصطلاح « کتاب
- ★ تشریح با تکوین» کاملاً منطبق باشد ؛ چنین آئینی
- ★ هیچگاه با گذشت زمان و در گونیهای زندگی کهنه
- ★ نمی شود و با پیشرفت فرهنگ و تمدن که جزا کشف
- ★ راز طبیعت و بهره برداری صحیح از آن چیز دیگری
- ★ نیست ، از درجه اعتبار ساقط نشده و بر حسب بطلان،
- ★ روی آن زده نخواهد شد ؛ آن آئینی محکوم به
- ★ فنا و شکست است که در تنظیم برنامه هایش سرشت

بهره برداری از آنها ترغیب می نماید .  
 و اما اینکه چگونه اسلام بر پایه فطرت استوار  
 است خود بحث مفصلی است که نمی شود بطور کامل  
 در این مقاله آنرا بررسی کرد ولی اجمال آن چنین  
 است : آدمی دارای کمال و سعادت مخصوصی است  
 که در نهاد او ابزار ویژه ای به کار گذاشته شده تا او را  
 بسوی همان مقصد هدایت نماید :

«سوگند به جان آدمی و آنکه او را معتدل آفرید،  
 آنگاه بدکاری و پرهیزگاریش را به او الهام کرد (۳)  
 او را از نطفه ای آفرید و اندازه ای برایش قرارداد ؛  
 آنگاه راه را بر او آسان کرد» (۴) و برای آنکه  
 عواملی در این هدایت تکوینی خلل وارد نکند و او  
 را از رسیدن به کمال مطلوبش باز ندارد ؛ از خارج  
 نیز برنامه ای هماهنگ با آن و برای تأیید و زنده  
 نگهداشتن آن قرارداد و نام آنرا اسلام گذارده  
 است (۵) و این همان هدایت تشریحی است که وسیله  
 انبیا ، صورت گرفته است و چون سرشت آدمی و  
 هدایت تکوینی او در همه زمانها و مکانها واحد است ،  
 برنامه تشریحی او نیز در همه اعصار و قرون ، اسلام  
 است و با گذشت زمان و پیشرفت فرهنگ و تمدن از  
 درجه اعتبار ساقط نخواهد شد ؛ تا بشر ؛ بشر است  
 دارای غریزه جنسی است و باید بطور معتدل از آن

آدمی را در نظر بگیرد و چه بسا برخلاف آن ، مقرراتش  
 را وضع نماید . چنین مذهبی اگر چه ممکن است  
 روی عوامل خارجی ، چند صباحی باقی بماند اما  
 بالاخره در گورستان تاریخ دفن خواهد شد .  
 ویی شك ، یکی از عوامل فراموش شدن بسیاری  
 از مکاتب و مذاهب جهان ، مطابق نبودن آنها با اصل  
 فطرت بوده است .

اسلام در این مورد امتیاز خاصی دارد یعنی پایه  
 تعلیماتش روی سرشت آدمی استوار است و هیچ  
 دستوری از آن با فطرت سلیم مخالف نیست چنانکه  
 در قرآن مجید به این حقیقت تصریح شده است :  
 «روبه آئین راست خداوند ، آء آئینی که آفرینش  
 انسان را بر اساس آن استوار نموده است و خلقت  
 خدا تغییر ناپذیر می باشد ؛ این است دین پایدار ؛  
 ولی بیشتر مردم نمی دانند» (۱) .

و اصولا انبیاء چنانکه علی علیه السلام فرموده :  
 برای آن آمده اند که از مردم بخواهند به این پیمان  
 فطرت عمل کنند «... لیستأدوم ميثاق فطرته» (۲)  
 اسلام برخلاف مذاهب ساختگی و تحریف شده  
 دیگر ؛ رهبانیت و ترك ازدواج و شانه خالی کردن  
 از مسئولیتهای فردی و اجتماعی را ممنوع می کند و  
 تمام غرائز و خواسته های فطرتش را تعدیل کرده به

(۱) فاقم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم (روم  
 آیه ۳۰)

(۲) نهج البلاغه عبه ص ۱۷

(۳) نفس و ماسواها فالهمها فجورها و تقواها (شمس آیه ۸-۹)

(۴) من نطفة خلقه قدرة ثم السيل يسره (عبس آیه ۲۱)

(۵) ان الدين عند الله الاسلام (آل عمران آیه ۱۹)

مکتب اسلام

برنامه‌هایش بر اساس عقل و دانش پایه ریزی شده باشد، هیچگاه گذشت زمان و پیشرفت فرهنگ و تمدن؛ نمی‌توانند آنرا کهنه کرده و از درجه اعتبار ساقط نمایند.

اسلام در این باره نیز، ممتاز است زیرا حق و احترامی که اسلام برای دانش و خرد قائل شده در هیچ آئینی چنان احترام و حق؛ دیده نشده است؛ از یکطرف ملاک تکلیف را عقل قرارداد داده و از سوی دیگر آنرا یکی از منابع چهارگانه احکام خود می‌داند یعنی: همانطور که کتاب؛ سنت و اجماع سرچشمه استنباط احکام بشمار می‌روند، عقل نیز در مسائلی که حکم قطعی دارد و در درک مصالح و مفاسد آن، قاطع و بدون تردید است، به عنوان منبع قانون گذاری شناخته شده است.

در فقه اسلامی، عقل هم می‌تواند اکتشاف کننده قانون باشد و هم می‌تواند قانونی را تنقید و تحدید کند و یا آنرا تعمیم دهد، و هم می‌تواند در استنباط از سایر منابع و مدارک؛ مددکار خوبی باشد. ارزش مقام عقل در فقه اسلامی تا به آنجا است که فقهاء اسلام میان عقل و شرع؛ رابطه ناگسستی قائل شده و می‌گویند: «هر چه را که عقل دریابد؛ شرع نیز برطبق آن حکم می‌کند و هر چه را که شرع حکم کند، عقل نیز؛ برطبق آن، حکم خواهد کرد» (۲)

و این رابطه ناگسستی از آنجا است که خداوند

استفاده کند تا نسل بشر منقطع نشود و جوش و خروش زندگی خاموش نگردد؛ و تا انسان؛ انسان است بایستی با تلاش؛ کسب معاش کند تا از فناوریستی در امان بماند، و تا آدمی؛ آدمی است برای حفظ کیان جامعه‌اش نیازمند به عدالت است و گرنه دست تظاول و ستم او را نابود خواهد کرد... اینگونه امور مانند بهره برداری از چهارپایان نیست که با آمدن، ماشین و قطار و غیره محکوم به کهنگی باشد (۱)

## ۲- مطابقت با عقل و دانش

هرگاه آئینی در روش اعتقادی و اخلاقی و حقوقی، بطور کلی عقل و دانش را کنار بگذارد و مقید نباشد که دستوراتش با حکم صریح عقل و دانش مطابق گردد؛ بی‌شک چنین آئینی قابل دوام نخواهد بود و در برابر افکار عمومی و پیشرفت فرهنگ و تمدن؛ شکست خواهد خورد.

رمز فراموش شدن مذاهب خرافی که تنها در کتب ادیان از آنها یاد می‌شود و یا بسیاری از آئینها، که در برابر پیشرفت تمدن و فرهنگ، عقب نشینی فاحشی نمودند، مخالفت آنها با حکم صریح عقل و دانش قطعی بوده است.

آئینی که سه خدا را در عین یکتائی (تثلیث مسیحیت) می‌پذیرد و فکر و تعقل را تنها به این دلیل که «سنت پل» در تورات و انجیل پیش بینی نکرده است محکوم می‌کند؛ طبعاً در برابر رشد فکری و فرهنگی عقب نشینی خواهد نمود. ولی اگر آئینی

(۱) در این باره مراجعه شود به تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۱۸۷

(۲) کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و کلما حکم به الشرع حکم به العقل «محمد خاتم پیامبران



برای آدمی دوراهبرقانع قرار داده که یکی آشکارو دیگری باطنی است؛ رهبر آشکار همان پیامبران و امامانند که برنامه‌های آسمانی را به بشر ابلاغ می‌کنند، و رهبر باطنی همان عقل است که تشخیص دهندهٔ خیر و شر است و مؤید راه انبیاء (۱)

و همین راهنمای خدائی است که با در دست داشتن قواعد کلی و عموماً و مطلقاً؛ از کتاب و سنت، می‌تواند احکام مسائلی را که بر حسب مقتضیات زمان و ضرورات زندگی و پیشرفت و تکامل جوامع بشری، پیش می‌آید؛ صادر کند و کاروان بشریت را از رکود و عدم تحرک؛ بازدارد.

و همین حجت باطنی است که با در دست داشتن قوانین اولیهٔ زندگی که با سرشت و فطرت آدمی پیوند ناگسستنی دارد قادر است راه و رسم نیازمندیهای متغیر زندگی را نشان داده جامعه را از این لحاظ؛ بی‌نیاز سازد (۲)

این نیروی تشخیصی که از یکطرف معیار شخصیت افراد و عبادات شمرده شده (۳) و از سوی دیگر ملازم با دینداری (۴) و مبین راه و رسم صحیح زندگی

دانسته شده، هیچگاه ممکن نیست احکام صادرهٔ آن، با دستورات آسمانی اسلام مخالفت داشته باشد.

«صدر المتألهین» فیلسوف معروف اسلامی در کتاب «اسفار» به مناسبتی در این باره چنین می‌گوید: «وَحَاشَا الشَّرِيعَةَ الْحَقَّةَ الْأَلَهِيَّةَ الْبَيَّضَاءَ أَنْ تَكُونَ أَحْكَامَهَا مُضَادَّةً لِلْمَعَارِفِ الْيَقِينِيَّةِ الضَّرُورِيَّةِ وَ تَبَاؤُفَلْسَفَةً تَكُونُ قَوَانِيْنَهَا غَيْرَ مُطَابِقَةٍ لِلْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ» یعنی: حاشا که آئین صحیح آسمانی ای چون اسلام؛ با حکم قطعی عقل و دانش صد در صد درست بشری مخالف باشد. و نابود باد آن فلسفه و دانشی که قوانین و مطالب آن، با قرآن مجید و گفتار پیغمبر و جانشینان بر حقیقت که از سر چشمه وحی؛ الهام می‌گیرند؛ مطابقت نداشته باشد» (۵)

علیهذا آئینی که بر اساس عقل و دانش استوار است چگونه ممکن است با پیشرفت دانش و رشد فکری جامعه از اعتبار ساقط گردد؟! تا تمام



(۱) ان لله على الناس حجتين حجة ظاهرة وحجة باطنة فاما الحجة الظاهرة فالرسل والانبياء والائمة واما الحجة الباطنة فالعقول (وسائل الشيعة ج ۱۱ ص ۱۶۲)

(۲) اسلام و حقوق بشر ص ۵۶

(۳) در روایتی آمده که خدمت امام صادق علیه السلام از عبادات شخصی تعریف کردند، حضرت فرمود: کیف عقله - عقلش چگونه است؟! یعنی مهم بالا بودن سطح عقل است.

(۴) پیامبر اکرم فرمود: الدين هو العقل ولادين لمن لا عقل له - دین همان عقل است، دین ندارد کسیکه عقل ندارد.

(۵) اسفار ج ۸ طبع جدید ص ۳۰۳